

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۳۱ مارچ ۲۰۱۶

بدون دلیل نیست!

دوستی، زمانی پرسید: "چرا پشت دینه ورداشتی؟ بگذار. دل مردم، چه می خواهن و چه نمی خواهن، کار خود شان اس..."

در همان زمان به این دوست چیزی نگفتم، چون نه زمان مناسب بود و نه مکان. در یک مجلس فاتحه، جایی که همه ساکت بودند و به تلاوت قرآن که قاری به آواز خوش قرائت می کرد، گوش می دادند. از مسجد هم که بیرون آمدیم زمینه مهیا نشد.

این سؤال ماه ها در حافظه ام جا خوش نموده بود و هر از گاهی من را برای ارائه جوابی وسوسه می نمود، ولی تنبلی از یک طرف و مصروفیت زندگی و سر زدن به دکتر و بیمارستان و... که کار روزمره دوران پیری است، از طرف دیگر، و جریان سریع نو شدن وقایع و اتفاقات و اخبار، هر بار سبب می شدند که نتوانم در مورد اعتراض این دوست و آنچه من را وادار به نقد دین نموده است، چیزی بنویسم. تا امروز که کاری ندارم، خانه هم خالی است؛ بهترین موقع! یک نکته کاملاً و با تجربه روشن شده است که هیچ کار انسانی، مگر این که انسان از نعمت داشتن عقل بی نصیب باشد، غرض وادارش کند، یا از روی لج دست به کاری بزند، بدون دلیل روی نمی دهد.

سارتر در "نقد خرد جدلی"، علل اولیه تاریخی و اقتصادی عصیان اجتماعی را "احتیاج" و "قحطی" می خواند. یعنی اگر فقر و بی چارگی و احتیاج نباشد، مردم هیچ گاه دست به احتجاج و عصیان یا شورش و انقلاب نمی زنند. قانون با تجربه ای که از زندگی میلیون ها افریقائی فقیر و بدبخت، و میلیون ها انسان غیر افریقائی در قاره های دیگر جهان داشت، می گفت: "انقلابی ترین مناطق، فقیر ترین مناطق هستند."

به تاریخ اروپا اگر نظر کنیم، در می یابیم که ماشین محرک اروپای گذشته به سوی اروپای امروزی همان نفی مستمر انسان، استبداد کلیسا، سیستم های غیر انسانی و قتل های بی حساب بی گناهان بوده است که در منتهای ذلت و خواری و احتیاج به سر می بردند. گاندی را نژادپرستی و بیداد برهنه انگلیس ها در افریقای جنوبی به وجود می آورد. و...

زمانی که سارتر در سال ۱۹۶۰ از کوبا دیدن کرد، گفت: "آنچه امروز کوبا را حفظ می کند، روح عصیان است." عصیان در برابر چه و که؟ تاریخ کوبا این جواب را به بهترین و کامل ترین وجه به ما می دهد: دره پهنوری که فقیر را از غنی جدا می کرد، یکی در منتهای نعمت و عشرت غرق و دیگری در غایت بدبختی و احتیاج و زبونی و ذلت.

در جایی، یادم نیست کجا، خوانده بودم که در یکی از کشور های افریقائی حقوق یک ساله یک وکیل - که در یک سال تنها سه ماه کار می کرد - برابر بود به هفتاد و سه سال کار یک دهقان.

دشمنی با علم و سوزاندن هزار ها مکتب و مدرسه و کتاب و کشتن صد ها معلم و آموزگار و سد راه توسعه و ترقی شدن، به چه نامی در کشور ما صورت می گیرد؟ به نام علم یا به نام دین؟ چرا دین با علم و آزادی و عدالت واقعی خصومت دارد؟

آیا همین علم نبود که زمان مسافرت از افغانستان به مکه را به کم یا بیش دو ساعت تقلیل داد، مسافرتی که زمانی با اسب و شتر و پای پیاده دو تا سه ماه را - تنها از یک طرف - در بر می گرفت!

از یک طرف تبلیغ می کنند که علم را هر جا که باشد، بیاموزید، حتی در چین، و از طرف دیگر، اگر پی دانش بروی و در روشنی آنچه آموخته ای، بپرسی که آیا واقعاً انسان تنها و تنها برای عبادت خدای آفریده شده است؛ و اگر چنین است چرا تنها به آفرینش زمین و ماه و خورشید که انسان بدان ها نیاز دارد، یا مجموعه نظام شمسی خود ما، اکتفاء نشده است، به نام طاغی و باغی و مرتد و کافر کاری در حق ات می کنند که عبرت صد ها نسل بعد از شما شود.

آفرینش میلیارد ها میلیارد ستاره که فزیکدانان اختر شناس از آن ها اطلاع می دهند، چه منظوری را در ارتباط با انسان احتواء می کند و چه نفعی برای انسان دارد، اگر مقصد و منظور تنها آفرینش انسان برای عبادت بود؟ آیا ممکن نبود که همین زمین ما طوری ساخته شود که همه نیازمندی های انسان را برآورده کند و نیازی به این همه دم و دستگاه عریض و طویل نباشد؟

تا جایی که معلوم است نه در ماه و نه در خورشید و سیاره ها و ستاره ها انسانی که خدا وی را برای عبادت کردن و پرستش خودش آفریده باشد، وجود ندارد. پس فلسفه آفرینش این همه موجودات خرد و بزرگ دیگر که تأثیر مستقیم - یا غیر مستقیم - در زندگی انسان ندارند، برای چه بوده است؟

شاید موجودات دیگری در سائر سیاره ها و ستاره ها وجود داشته باشند، اما از وجود انسان در آن ها تا همین لحظه هیچ کسی خبر نداده است. آیا آفرینش این همه ذرات کوچکی که بعضی فزیکدانان تجمع هزار میلیارد میلیارد آن ها را در آن برابر با یک قطره آب می دانند، عبث نیست؟

دین مانع این چنین پرسش ها، اگر به نام دین نشود و جواب آن ها همان چیزی نباشد که در کتب دینی آمده است و متولیان دین آن ها را می خواهند، جلوگیری می کند، و این کار در عصر موجود برای ما که تا فرق در جهالت و بی علمی به سر می بریم و به دلیل همین جهالت و بی علمی خوار و محتاج و ضعیف هستیم، از آنچه به سقراط خوراندند هم بدتر است.

تحمل این عمل زیانبار، هرچند پر خطر، بیشتر از این برای ما نه مقدور است و نه سودمند. زیرا تا جایی که من می بینم، همه بدبختی های ما بر می گردد به همین تفکر دست و پا گیر، غیر علمی و کهنه.

من در همین ناحیه، و برای گفتن همین مطلب، خود را مسؤول احساس می کنم. به همین دلیل کوشش می کنم تا حدی که برابرم مقدور است در این رابطه چیزی بنویسم.

با کسانی که دین را به مثابه یک باور شخصی قبول دارند و در صدد تحمیل باورهای شان با توسل به زور به سائر انسان ها نیستند، کاری ندارم. این ها حق دارند هر فکر و راهی را که دوست دارند، اختیار کنند، اما چنین تفکری را تفکر رسمی و دولتی و قانونی قرار دادن و مردم را به جبر واداشتن تا آن را بپذیرند، کاری نیست که من به آن تن بدهم.

چنین کاری ظلم است که عناصر جاهل و ظالم بر ما روا می دارند و سکوت در برابر ظلم، همان گونه که گفته اند،
خود ظلم است، که نباید بدان تن داد!

امید آن دوست محترم ما این نوشته را مطالعه کند. شاید با خواندن این نوشته قناعت شان فراهم شود. باعث شادی فوق
العاده من خواهد شد!

۲۰۱۶/۰۳/۳۰